

ضرب المثلثی قدیمی می گوید در ناامیدی بسی امید است. شخصا در ناامیدی هیچ امیدی نمی بینم. در بیشتر مواقع زمانیکه با جوانان داخل کشور به گفتگوی مجازی در مورد مسائل جاری می نشینم، با افسردگی شدید کمپیوتر را خاموش می کنم. دلیل این افسردگی روحیه تسلیم طلبانه غالب بر اکثریت مطلق جوانان ایرانی است. واقعیت ها را می پذیرند، و تنها واکنش شان غر زدن، و بدتر از بی عملی شان توجیح این بی عملی است. تنها تلاش گویا رساندن روز به شب و دور زدن مشکلات، بدون هیچگونه تلاشی برای مقابله با آنها است. تئوری غالب نظریه کنار آمدن با مشکلات و ناهنجاری های زندگی است.

اینکه مشکلات روزمره می تواند عمده فکر انسان را بخود مشغول سازد امری است طبیعی. آنچه غیر طبیعی است، عدم اعتقاد نسل جوان به تغییر و هرگونه تلاشی برای تغییر و تحول است. اینکه بسیاری از نسل جوان امروز ایران تلاش برای تغییرات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را وظیف خود نمی داند، واقعا غم انگیز است. نسل من در دهه ۶۰ میلادی به تنها چیزی که فکر می کرد تغییر بود. نه تنها در ایران، بلکه در اروپا و بسیاری کشورهای دیگر همه به تغییر اعتقاد داشتند و در این راه تلاش می کردند، اگرچه اشتباهات زیادی هم در این روند مرتکب شدند. ما خواهان تغییر در روابط فرزند و اولیا، شاگرد و معلم، شهروند و دولت و زن و مرد بودیم. این تغییر در حد گسترده ای صورت گرفت و روابط جدیدی را جانشین سنت های حاکم تا آن زمان کرد. در زمینه سیاسی و اقتصادی اگرچه تغییرات در این حد گسترده نبودند، ولی تاثیرگذار بودند.

امروز اگر هر چند صباحی جوانان در ایران عکس العملی از خود نشان می دهند، این واکنش احساسی، بدون برنامه و مقطعی است و با همان سرعتی که آغاز می شود به پایان هم میرسد. ناامیدی تا حدی بر زندگی جوانان سایه انداخته است که گویا چشم به آسمان دوخته اند و در انتظار وقوع معجزه و یا ظهور یک منجی هستند. نوعی فرهنگ مهدویت اگرچه آمیخته با ارزش های غیر مذهبی بر کل جامعه ما سایه انداخته است.

ناامیدی، عدم واکنش و بیش از همه عدم اعتماد به نفس، نقاط ضعفی هستند که حکومت کنونی به نحو احسن از آنها برای ادامه بقای خود استفاده می کند. نظام با وجود اینکه درگیر بحران های عمیق اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است، با تکیه بر این ناامیدی ها تا کنون موفق شده است با وصله و پینه خود را سرپا نگهدارد.